



۰۴/۱۰/۲۰۲۳

کاندید اکادمیسین سیستانی

## آیا سرکوبی شورش هزاره جات نسل کشی شمرده میشود؟



بعد از تجاوز شوروی بر افغانستان رجال و شخصیت‌های بزرگ و تاریخی پشتون تبار بسیار تخریب شده اند و امیر عبدالرحمن خان یکی از این شخصیت‌های تاریخ ساز کشور است که از سوی اکثر نویسندگان غیر پشتون، به عنوان سمبول خشونت و استبداد حاکمیت پشتونها در این کشور تخریب شده است و این تخریب‌ها، اذهان و افکار جوانان را نسبت به امیر مذکور بشدت مسموم ساخته است تا آنجا که امروز اکثریت جوانان اقوام غیر پشتون از بقدرت رسیدن یک

پشتون در رهبری افغانستان، ولو یک شخص تحصیل کرده، با دانش که دستش در خون مردم کشورش آلوده هم نباشد، تشویش دارند.

نقش وطن پرستانه امیر عبدالرحمن خان، زمانی بخوبی برجسته میگردد که می بینیم پس از کودتای ثور ۵۷ تا امروز، نقشه ها و پلان هایی زیادی برای تجزیه افغانستان از سوی دشمنان آن طرح شده است، اما بخاطر بافت اجتماعی- انتیکی اقوام افغانستان در شمال و غرب و جنوب کشور، که طراح آن امیر آهین بوده است، همگی این پلانها نقش بر آب شده است. امیر عبدالرحمن خان برای آوردن ثبات و استقرار حاکمیت ملی و امنیت عمومی و تأمین وحدت دوباره کشور و حتی برای جلوگیری از تجزیه آن در آینده ، از سیاست «استبداد هدفمند» کارگرفت و در عین حالی که با مردم و اقوام شورشی از درخشونت و شدت عمل پیش می آمد، به تبعید اقوام شورشی از ولایات مرکزی، جنوب و شرق و غرب به شمال کشور می پرداخت تا هم جلو شورش ها و طغیانهای بعدی را گرفته باشد و هم اقوام سلحشور جنوب را در مرزهای شمالی کشور، بخاطر مقاومت در برابر تجاوز احتمالی روسها، جابجا کرده باشد. از اینست که از برکت دور اندیشی آن امیر با کیاست، هیچکس نمیتواند افغانستان را به شمال و جنوب یا غرب و شرق تجزیه کند. والا ربانی و مسعود نخستین کسانی بودند که در دهه ۹۰ و در عهد زمامداری پر هرج و مرج خود، میخواستند برای ایجاد تاجیکستان بزرگ، افغانستان را قربانی کنند.

د پانو شمیره: له ۱ تر ۹

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

پاڼه: د لیکنيزې بڼې پاڼوالې د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

امیر عبدالرحمن خان از سال ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۱ تمام قدرتهای فیودالی محلی را چه پشتون ، چه تاجیک، چه بلوچ، چه اوزبک وچه پسران کاکایش مثل سردار ایوبخان و سردار اسحاق خان والی مزارشریف را بازور شمشیر سرکوب و به اطاعت از دولت مرکزی وادار نمود ویا مجبور به فرار از کشور نمود و تنها مردمی که از دولت مرکزی اطاعت نمیکردند مردم هزاره جات بود که آنها را نیز طی سالهای (۱۸۹۱-۱۸۹۲) با قوت نظامی سرکوب و به اطاعت از مرکز وادار نمود؛ بنابراین تامین امنیت و حاکمیت سرتاسری به معنای نسل کشی نیست.

اگر قرار باشد که سرکوبی شورش ها و سرکشی های داخلی از طرف دولت ها را برای استقرار امنیت نسل کشی بنامیم ، باید قبل از هر دولت دیگری امریکا را بخاطر نسل کشی بومیان امریکایی در لیست هلوکاست قرار داد. یا دولت ترکیه را که در جنگ جهانی اول بیش از یک میلیون ارمنی را قتل عام کرد، باید در لیست دولت های نسل کش معرفی نمود.

خون افشانی و کشتار هزاره های افشارکابل در دو روز (۱۰ و ۱۱ فبروی ۱۹۹۳م) به قومانده احمدشاه مسعود خیلی بیشتر از کشتار هزاره ها در دو سال جنگ توسط عمال امیر عبدالرحمن بوده است. کتاب «جنگ های کابل» (۱۳۷۱- ۱۳۷۵ ش)، تالیف جنرال سید عبدالقدوس را ورق بزنید تا از عمق فاجعه حکومت اسلامی برهان الدین ربانی - مسعود - سیاف و شیخ آصف محسنی و شرکای دیگر شان بهتر آگاه شوید. ولی عجیب مینماید که نویسندگان هزاره ، از ظلم امیر در ۱۳۱ سال قبل، تاهنوز فریاد میکشند ولی از فاجعه ۳۰ سال قبل افشار، در برابر قاتلان زنده مردم هزاره، لال شده اند؟ محمدمحقق هر سال در سالگرد مرگ احمدشاه مسعود و قسیم فهیم مدیحه سرایی میکند ولی از جنایتهای شان در حق مردم مظلوم افشار حرفی بر زبان نمی آورند!

خیلی دور نمی رویم می باید تهاجم امریکا بر افغانستان را در اکتوبر ۲۰۰۱ و بمباردمان دهات و قریه جات پشتونها را برای ۲۰ سال متواتر نسل کشی نامید. در این ۲۰ سال بمباردمان قوای خارجی در افغانستان اگرچه آمار دقیق تلفات انسانی معلوم نیست اما میتوان تخمین زد که نزدیک به یک ملیون افغان بجرم همزبانی با طالبان پشتون کشته یا معلول گردیده اند و خانه و کاشانه شان با خاک یک سان شده است. اکنون که طالبان بقدرت رسیده البته حق دارند که از جنایت علیه بشریت توسط امریکا و کشورهای ناتو در افغانستان به دادگاه بین المللی لاهه شکایت کنند و از عاملین این جنایات غرامات جنگی را مطالبه نمایند، ولی تا زمانی که حکومت طالبان از سوی ملل متحد برسمیت شناخته نشود حق چنین شکایتی را ندارند. یکی از دلایلی پنهانی که امریکا و جامعه جهانی حکومت طالبان را برسمیت نمی شناسند همین موضوع مطالبه غرامات جنگی است .

بعد از رسیدن طالبان بقدرت در افغانستان و فرار عناصر جنایتکار سهیم در حکومت اشرف غنی به خارج ، سروصدای مهاجرین هزاره در خارج از کشور به بهانه نسل کشی هزاره ها از سوی امیر عبدالرحمن خان در ۱۳۱ سال قبل به دوماظور براه افتاده است: یکی به این منظور تا مهاجرین

هزاره در کشورهای اروپایی و آمریکایی هرچه زودتر اقامت بگیرند و منظور دیگر وارد کردن فشار بر طالبان است تا آنها را به قبول فقه جعفری در افغانستان و ادار سازند. شکی نیست که در این تبلیغات دست استخبارات کشورهای ذینفع منطقه دخیل است تا عناصر دلخواه خود را دوباره در افغانستان بقدرت برسانند.

اقوام و اتنیک های مختلف افغانستان که در عهد سلطنت امیر عبدالرحمن خان، بزرگان شان به لحاظ مخالفت خود با آن امیر معذب شده اند، بدون شک، حکایت استبداد حاکمیت آن دوران را از پدران و بزرگان محلی خود (به حساب یک راست و صد دروغ) شنیده اند که در ذهن و شعور جوانان به عقده های بغض مبدل گشته، و امروز از راه رسانه های جمعی مختلف، توسط برخی از نویسندگان عقده مند، مثل دانه های چرکین سرباز کرده است و پیوسته علیه آن امیر و حتی علیه قوم و قبیله وی حمله های نابجا صورت میگیرد، در حالی که اگر تدبیر و سیاستمداری آن امیر نمی بود، بدون تردید امروز کشوری بنام افغانستان در نقشه جغرافیای جهان وجود نمیداشت و باشندگان آن صاحب هویتی ملی بنام افغان نمی بودند.

با شناخت و درک درست از ارزشمندی کارهای سیاسی و اجتماعی و عمرانی امیر عبدالرحمن خان، در راستای وحدت دوباره و سلامت و ترقی و بقای افغانستان در جغرافیای موجوده است، که وادار شدم، تا دست به یک کار روشنگرانه تاریخی بزنم و کتاب «سیمای امیر آهنین، امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ» بنویسم و آنرا به نشر برسانم. هدف و منظور من از این کار این بود:

تا اولاً جلو یک غلط فهمی عمومی که نتیجه تبلیغات منفی عناصر مغرض و استفادۀ جو است، گرفته شود. ثانیاً، نویسندگان جوان، از این همه ناسزا گوئیها، گستاخی ها و هتک حرمت ها و دشنامهای دور از کرامت انسانی، نسبت به آن امیر بزرگ دست بردارند. ثالثاً، میخواستیم که جوانان وطن تشویق به باز خوانی دقیق تر تاریخ کشور خود شوند، تا رجال و شخصیت های بزرگ و مؤثر تاریخ وطن را بهتر و خوبتر بشناسند و آنها را در مقایسه با رجال سیاسی چهل سال اخیر در کشور در ترازوی قضاوت بگذرانند و در یابند و منصفانه بگویند که کدام یک از رجال سیاسی، به نفع این وطن کار کرده و چه کارنامه های خوب از خود به یادگار گذاشته اند؟ و کدام شخصیت های سیاسی در این وطن مصیبت و بدبختی و تباهی به بار آورده اند و باویرانگریها و غارت و چپاول و ظلم و ستم و تجاوز به مال و ناموس مردم، بردرد و رنج مردم افزوده اند؟ رابعاً، سوال کنم که درس های مفید تاریخ از عملکرد این شخصیت های برای نسل های جوان در حال و آینده کدام ها است؟

امیر عبدالرحمن خان در خاطرات خود درباره سرکوبی هزاره ها چنین مینویسد: « در بهار ۱۳۰۸ قمری (۱۸۹۱) بعضی هزاره ها، بنای تاخت و تاراج به مسافری نهادند و مامورین نظامی من که در غزنی اقامت داشتند به بعضی از سرکرده های هزاره مخصوصاً سرکرده های ارزگان کاغذ نوشتند که اگر رعایای خود ما نمیخواهند آرام بگیرند، دول اربعه همسایه این امر را اسباب

ضعف ما خواهند دانست و بدنام خواهیم شد، لهذا مصلحت چنین است که شما بیعت پادشاه ما را قبول نمائید و جنگ و جدال را موقوف بدارید.»

امیر می افزاید، هزاره ها جواب کاغذ را نوشته، ده بیست نفر از سرکرده های آنها مهر کرده [فرستادند] که مضمون مراسله قرار ذیل بود: « ای مامورین افغان! چرا در مراسله خود اظهار داشته اید چهار دولت همسایه شما می باشد، چرا نگفته اید پنج دولت همسایه شما می باشد، زیرا که دولت ما را هم باید شامل می کردید. به جهت خوبی و سلامتی خودتان به شما صلاح میدهیم که باید از ما دوری بجوئید.» (تاج التواریخ، ص ۲۶۵)

امیر میگوید: "پس از ملاحظه این مراسله در بهار ۱۳۰۸ قمری/۱۸۹۱، سردار عبدالقدوس خان را با لشکری از بامیان و جنرال شیرمحمد خان را از هرات و جنرال زبردست خان را از کابل برای تنبیه طایفه هزاره مقرر داشتیم. سردار با وجود سختی کوه های دشوار گذار شجاعانه و عاقلانه دشمن را مغلوب نموده شهر ارزگان را که محکم ترین مرکز هزاره جات بود، متصرف گردید. بعد از این پیروزی سرکرده های آنجا اطاعت مرا قبول کردند و سردار مذکور به تعداد یکصد تن را به کابل نزد من فرستاد و من با کمال ملایمت و نهایت مهربانی [با آنها] رفتار نمودم، چراکه میدانستم قرنهای گذشته که اینها مطلق العنان بوده اند. نخواستیم بر آنها سخت بگیرم، بلکه سعی کردم آنها را به مهربانی طلب نمایم و به همه آنها خلعتهای فاخره داده به هریک از آنها یک هزار الی دو هزار روپیه نقد انعام دادم و این انعام تلافی ضرر زراعت و محصول آنها را در زمان جنگ میکرد. بعد آنها را مرخص کردم به اوطان خود مراجعت نمایند." (تاج التواریخ، ص ۲۶۶)

غبار مینویسد که: « سردار عبدالقدوس خان در هزاره بحیث رئیس تنظیمیه با عده بی از قشون باقی ماند. بعد ها چند نفری از این قشون در ارزگان که تابع دولت بود به آبروی خانواده نی تجاوز کردند و مردم بیشتر بر افروختند و در ارزگان وزاولی و اجرستان و غیره دست به شمشیر بردند. این آتش بتدریج در دایره وسیع تری مشتعل گشت." (غبار، ج ۱، ص ۶۶۷)

امیر عبدالرحمن خان محرک اصلی قیام را محمد عظیم بیگ هزاره و قاضی اصغر رهبر روحانی مردم هزاره دانسته مینویسد: " در بهار ۱۳۰۹ قمری (۱۸۹۲) هزاره ها باکمال اشتداد بنای یاغی گری را گذاشتند. محمدعظیم خان هزاره که لقب سرداری به او داده بودم که رتبه اش با خانواده سلطنتی من مساوی باشد و او را به حکمرانی مقرر کرده بودم، غدارانه با یاغیها ملحق گردید. در حقیقت محرک اغتشاش دومی هزاره جات همین شخص بود. شخص خاین دیگری موسوم به قاضی اصغر که رئیس روحانی و پیشوای مذهبی هزاره شمرده میشد، دراین اغتشاش حامی محمدعظیم خان گردیده بود. این دفعه دربند های بین کابل و قندهار و سایر نقاط، ولایتها را بستند که مانع حرکت عساکر من بشوند، به جنرال میرعطا خان هراتی که با لشکر زیاد در کابل بود و تقریباً هشت هزار نفر میشدند، حکم دادم از طرف غزنی بر سرهزاره ها حمله ببرد و به محمد حسین خان

سرکرده هزاره ها که یکی از مستخدمین شخصی من و دشمن محمدعظیم خان بود حکم دادم از طرف جنوب به آن نمک بحرام حمله ببرد. یاغی ها شکست خوردند و محمدعظیم خان را اسیر با عیال و اطفال به کابل آوردند. مشارالیه در محبس فوت کرد." (تاج التواریخ، ص ۲۶۶)

امیر با صدور فرمانی عنوانی سران هزاره دایزنگی و دایکندی چنین اتمام حجت نمود:

« با مردم هزاره عداوت نداشته و ندارم و اگر میداشتم یکنفر آنها را در افغانستان نمیگذاشتم. چون چنین نبود سعی در غمخواری آنها نموده و چون مسلمان و اهل قبله هستند خرید و فروش پسر و دختر شانرا ممنوع قرار دادم. وقتیکه مردم ارزگان و اجرستان و زاولی و غیره تمرد کردند و باز اطاعت نمودند همه [مشمول عنایت دولت و] مشغول امور زندگی خود گردیدند. اکنون میرهای دایزنگی و دایکندی که تمرد نموده اند برای آنست که بزرگان هزاره هرچه میخواستند از زیردستان خود گرفته و دختران و پسران ایشان را می فروختند، دولت دست آزار آنها را از ارتکاب قبایح افعال بازداشت، ایشان ترک عادت را مرض مهلک دانسته آغاز فتنه و فسادکردند. باری اگر از راه انابت پیش آیند مشمول عواطف پادشاهی گردند و الا کیفر کردار خود را بقتل و تاراج خواهند دید.» (غبار، ص ۶۶۹، مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۳، ص ۳۱۶)

البته سران دایزنگی و دای کندی به امیرنوشته که مردم هزاره از دست ظلم و تجاوز عساکر امیر بجان رسیده اند و دست به عصیان زده و تاپای جان خواهند جنگید. بعد از این جواب است که امیر فرمان حمله عمومی به ولایات چهارسمت هزاره جات را صادر میکند و مردم هزاره از دست روحانیون خود با سرکوب خونین مواجه میگردند.

امیر عبدالرحمن خان مثل برهان الدین ربانی و احمدشاه مسعود با هزاره ها تعصب نداشت و اگر میداشت لقب سرداری را به محمدعظیم خان هزاره با ۱۶۰۰ روپیه تنخواه نمیداد و دختر او را به عقد پسر خود سردار حبیب الله در نمی آورد. محبوبه سراج خانم دانشمندی که اکنون کاندید جایزه صلح نوبل است، نواسه امیرحبیب الله خان از دختر سردار محمدعظیم بیک هزاره است.

میگویند، امیر از سران مقتولین کله منارها میساخت. درحالی که چنین عملی زشت را تائید نمیکنم، ولی برای مقایسه میزان خشونت میان امیر و رهبران تنظیمها میخوام یاد آور شوم که بلی امیر به تقلید از فاتحان بزرگ مسلمان چون: تیمورلنگ، نادر افشار و بابر، از جمعه یاغیان و بغاوت کنندگان، که در میدانهای جنگ کشته میشدند، چه هزاره و چه پشتون، کله منارها میساخت، تا سایر شورشیان را بترساند و آنها را وادار به اطاعت از دولت مرکزی نماید. اما از رهبران جهادی هم بگویند که در دهه ۹۰م یعنی در عهد حکومت اسلامی پروفیسر مجددی و پروفیسر ربانی، در کابل از پستان های بریده زنان مظلوم «سینه منارها» یا «انبارهای پستان» ساخته بودند. زنانی که نه در جنگهای تنظیمی شرکت داشتند و نه در برابر دولت اسلامی مجددی و

ربانی، دست به شورش و آشوب زده بودند، از سوی قوماندانان و رهبران، با وحشیانه ترین شکنجه ها و تجاوزات جنسی و برهنه رقصاندن آنان در محافل تنفگداران جهادی و انواع تحقیرها و توهین ها روبرو بودند. در خوشحال مینه و سرک اول سیلو و کوه سنگی و تشناب های پوهنتون کابل، بیلرهای مملو از پستانهای بریده زنان را به عابرین توقف داده شده، نشان میدادند و بعد به آنها میگفتند اگر نمیخواهید به چنین سرنوشتی دچار شوید، پول و موتر و زیورات زنانه را بگذارید و از اینجا دور شوید. روایات تکانهنده ای از جنایات وحشیانه تنظیمها را در کابل میتوانید در کتاب دیگر (مقدمه یی بر کودتای ثور و پیامدهای آن در افغانستان) بخوانید.

آیا میتوانید با اسناد نشان بدهید که پستان های چند زن در مناطق شورشی که با امیر در جنگ بوده اند، مثله شده است؟ معلومدار، چنین عملی در حق زنان از سوی امیر و عساکر امیر صورت نگرفته است. آیا به ما رهبر یا قوماندان تنظیمی را نشان داده میتوانید که افغانستان جنگ زده را، بهتر از امیر عبدالرحمن خان، اداره و امنیت را در آن مستقر کرده باشد، آنهم طوریکه در یک سال بیش از پنج فقره قتل در سرتاسر کشور رخ ندهد؟ معلومدار هیچ یک از سیاستمداران افغانستان در چهل سال اخیر، نمیتواند با امیر عبدالرحمن قابل مقایسه باشند.

امیر عبدالرحمن خان پس از رسیدن به سلطنت کابل و خروج قوای خارجی از کشور، درایت و کیاست سیاسی و نظامی خود را تبارز داد و با توسعه حاکمیت خود در داخل کشور و تأمین امنیت سرتا سری در مدت ۴ سال ثابت ساخت که او امیری آهنین عزم است که توانست از هرات تا ننگرهار و کنرو از پکتیا تا میمنه و مزار شریف و قطفن و شغنان و اخان را بکابل وصل نماید و همزمان امنیت راه های کاروان رو را تأمین کند و در عین حال به اعمار ارگ سلطنتی و قصرهای مجلی چون عمارت وزارت خارجه و باغ بالا و حرم سرا و بوستان سرا و گلستان سرا و زین العمارت (قصر صدارت) و غیره نیز پردازد، اما تنظیمهای جهادی و حکومت اسلامی ربانی چه کردند؟ آنها در مدت چهار سال حکومت خود نتوانستند ساحه حکومت خود را از ارگ تا جاده میوند گسترش دهند. حاکمیت ربانی در شرق ارگ کارته پروان و در جنوب تا شاه دوشمسیره و در غرب تا زندان پل چرخ بود، و در شمال تا خیرخانه، بدون آنکه خود بتواند در ارگ یک شب به آرامی بخوابد.

در زمان امیر عبدالرحمن خان، امنیت جانی و مالی وجود داشت، و اگر کسی با میلیونها پول نقد از یک گوشه کشور به گوشه دیگرش سفر میکرد، کسی را جرئت آن نبود که مال دیگری را بازور بگیرد و دست به قتل و دزدی و زورگویی بزند، زیرا که قانون دولت و فرمان امیر عبدالرحمن خانی براو تطبیق میشد اما در عهد حکومت تنظیمها کسی با زن و دختر خود از یک محله شهر کابل تا ناحیه دیگر مسافرت کرده نمیتوانستند.

مردم افغانستان شاهد اند که، رهبران تنظیمهای جهادی در زیر نقاب اسلام و جهاد، تا توانستند، در این کشور ستم نمودند، آدم کشتند، ویران کردند و برای حفظ قدرت از هیچ ظلم و تعدی



در حق مردم مظلوم این کشور دریغ نه ورزیدند. و برنامه‌س مردم تجاوز نمودند و مال ملت و بیت المال را غارت کردند و سرمایه‌های ملی را دزدیدند و به پاکستان و یا ایران و تاجیکستان برده به نرخ گاه ماش فروختند و پول آنرا به حساب‌های شخصی خود ریختند. وسایل و تجهیزات اردوی ملی را که از زمان امیر شیرعلی خان تا داکتر نجیب‌الله به پول مالیات دهقانان کشور خریداری شده بود، منجمه صدها بال طیارات جت جنگی و صدها بال طیارات باربری نظامی و صدها بال هلیکوپتر توپدار، هزاران چرخ توپ و تانک و زره پوش و راکت‌های دور برد و میان برد و غیره وده‌ها هزار وسایل موتوریزه که مجموعاً صدها میلیارد دالر ارزش داشتند، در عهد حکومت همین تنظیم‌های وابسته به استخبارات منطقه به خارج از کشور انتقال داده شد و به فروش رسیدند، و پول آنها را مثل مال حلال در حساب‌های شخصی خود ریختند و بدون ترس از مواخذة ملت و یا دولت افغانستان، هنوز هم ملت را قرضدار جهاد خود میدانند و بر آنها منت میگذارند، در حالی که در دوران حاکمیت حامد کرزی، و اشرف غنی این سران و رهبران و قوماندانان تنظیمی سهم در دولت جمهوری، هر روز بر ظلم و تجاوز و زورگویی خود بر مردم تحت تسلط خود افزایش دادند، بر زنان و دختران و پسران مردم تجاوز جنسی کردند، ملکیت‌های شخصی و خانه‌های نشمین مردم را بنام خود قباله کردند و صاحبان اصلی را از حق موروثی شان محروم نمودند. اینها با زیر پا نمودن قوانین کشور، از راه قلداری و تهدید ماموران املاک دولتی، ملیونها جریب زمین‌های دولتی را غصب کردند و با ایجاد شهرک‌های خصوصی و فروش نمرات زمین به اشخاص و افراد نیازمند محل، هریک صاحب ده‌ها و صدها میلیون دالر شده‌اند و هر کدام به میلیونرهای بزرگ منطقه خود مبدل شده‌اند.

به نویسندگانی که چشم بسته بر امیر آهنین میتازند، باید یاد دهاتی نمود که به ما نشان بدهند که امیر عبدالرحمن خان، کدام باغ و زمین یا زن و دختر کدام کسی را بنام خود غصب کرده است؟ کدام زمین دولتی را فروخته و پول فروش زمین را به حساب شخصی خود ذخیره کرده است؟ امیر در کجای افغانستان، شهرک خصوصی ساخته و بنام خود یا فرزند و برادر و اقارب خود ثبت کرده و از این مدرک صاحب میلیونها دالر شده بود؟

لطفاً یکی از رهبران سیاسی، جهادی یا تنظیمی خود را بما نشان بدهید که به اندازه یک دهم امیر در این کشور دست به اقدامات عمرانی و مدنی زده باشند. بدون تردید چنین رهبرانی وجود ندارد زیرا که هریک از سران و رهبران تنظیمی در سالهای ۹۰ قرن بیستم در محدوده قدرت خود برای خود دولتی ساخته بودند و وقتی یکی از اقوام و اتنیک‌های دیگر از ساحه نفوذ شان عبور میکرد و دستگیر میشد، برفرق سر آن بدبخت، میخ‌های ۶ انچه میکوبیدند و پستان زنان اقوام دیگر را می‌پریدند و در بیلرها ذخیره میکردند.

کارنامه های رهبران و قوماندانان تنظیم های جهادی در دهه ۹۰ قرن بیستم چنان ننگین و شرم آوراست که هرکه، اندک وجدان داشته باشد، با مروری برکارنامه های رهبران و قوماندانان جهادی قوم خود، باید غرق خجالت و شرمندگی شود و منبهد به زشتی نام امیر آهنین را بر زبان نیاورد، زیرا در جامعه عقب افتاده و کمتر باسواد افغانستان، قدرت بدست هرکسی که افتاده، از آن به نفع اقتدارشخصی و انتیکی خود استفاده کرده است. و خوشا به حال رهبرانی که دست به عمران و شکوفائی دراین وطن زده اند و یادگارهای دیدنی ومدنی از خود برجای مانده اند.

غبار، که از مخالفین سرسخت امیر عبدالرحمن بود، شهادت میدهد که: «خانواده شخصی امیر (به استثنای سردار حبیب الله خان در امور نظامی و سردار نصرالله خان در امور مالی) حق مداخله در امور کشور را نداشتند. رویهمرفته هیچ کدام از پسران امیر تاجر و سرمایه دار در داخل و خارج کشور نبودند و فقط با معاش دولت و رتبه اعزازی می زیستند». (درمسیرتاریخ، ص ۶۵۷)

اما همین رهبران و قوماندانان جهادی، که تا پیش از قدرت در دهه ۹۰، حتی یک خانه گلی و بیش از چند گلیم سطرنجی نداشتند، امروز هریک آنها صاحب صدها ملیون دالر پول نقد و صاحب منازل گرانبیقیمت و ویلاهای چندین ملیون دالری و زیورآلات طلائی وجواهرات گرانبها می باشند که درکشورهای خارجی ودر بانک های دویی ودهلی وکانادا وترکیه و سویس وغیره کشورها ذخیره کرده اند. تعداد مارکیت های تجارتي وشهرک های خصوصی عظامحمدنور والی بلخ و اسماعیل خان سابق والی هرات و مارشال فهیم معاون اول کرزی، وحصین فهیم برادر فهیم و برادران احمدشاه مسعود و احمدولی کرزی ومحمودکرزی، برادران رئیس جمهور کرزی و برادر کریم خلیلی معاون دوم ریاست جمهوری، در شهرهای کابل وبلخ وهرات و قندهار ومناطق مرکزی کشور، از حساب بیرون است.

آیا کس گفته میتواند که اینها با همه امکانات پولی خود، برای اعمار یک شفاخانه عصری، یا یک ساختمان با شکوه دولتی یا اعمار یک بند آبگردان برای رفع مشکلات یک ولسوالی، حتی در زادگاه خود، خشتی بر روی خشتی گذاشته باشند؟

غبار از عماراتی که توسط امیر در کابل و ولایات ساخته شده اند، در کتاب تاریخ خود یاد کرده مینویسد: ارگ کابل، گلستان سرای که مقابل مقبره موجوده امیر موقعیت داشت، قصر بوستان سرای، عمارت مهمانخانه امیر (که بعداً ولایت کابل در آن قرارگرفت) برج شهر آرا، سلام خانه، کوتی باغچه، مهتاب قلعه که بنام قصر ملکه مسما بود. عمارت باغ چرمگری، عمارت سرای علیا که بعد ها حریق گردید. گنبد کوتوالی (که بعداً بجای آن خیبر رستوران اعمار گردید)، مسجد عیدگاه، مسجد شاهی، قصر باغ بالا. سلامخانه پغمان، مهتاب قلعه، قصر قدیم چهلستون، همچنین عمارت زرنگار در هرات، عمارت جهان آرا و باغ جهان نما در تاشقرغان (خلم)، قصرشاهی جلال



آباد، عمارت منزلباغ قندهار و یک عده پل ها و قشله های نظامی درکابل و خوست و ده دادی [مزارشریف] و هرات و غیره. (درمسیرتاریخ، ص ۶۵۰)

مرحوم آصف آهنگ، یکی از آگاهان تاریخ کشور، در مورد امیرعبدالرحمن خان روزی برای من اظهار کرد: در افغانستان هیچیک از شاهان و امیران، به اندازه امیر عبدالرحمن آبادی نکرده است. تمام بنا ها و آبدات با شکوه تاریخی در افغانستان، محصول عشق و علاقمندی امیر عبدالرحمن خان، امیر حبیب الله خان و امیر امان الله خان می باشد. آقای آهنگ گفت که از تعمیرات دولتی گرفته تا جاده ها و حتی درختان دو طرفه سرکها یادگاری از توجه و تلاش این سه امیر به اعمار وطن ما افغانستان است. قبل از امیر عبدالرحمن خان، اداره سرتا سری اصلاً در افغانستان وجود نداشت. امیرعبدالرحمن خان افغانستان تکه تکه و چهار پارچه را دوباره باهم وصل کرد و از آن یک کشور واحد و یک پارچه ساخت.

بدینسان باید کمی انصاف داشت و وقتی زعیم سیاسی یکی از اقوام را مورد نقد قرارمیدهم باید نتایج عملکرد آن رهبرسیاسی را با عملکرد و نتایج کارکردهای رهبران سیاسی قوم و تبارخود نیز به مقایسه بگیریم تا نقد ما از تعصب بدور و به حقیقت قرین گردد. در شرایط آن روزگاربرای تامین وحدت افغانستان امیر راه دیگری جز توسل به خشونت نداشت و چنانکه تاریخ نشان میدهد افغانستان هنوز هم به یک رهبر قاطع و مصمم و آهنین چون امیرعبدالرحمن خان ضرورت دارد.

پایان